

دکتر رابرت ای. پترسون، بشریت و گناه جلسه ۱۸، گناه نخستین، کالوینیسیم، نقاط قوت و ضعف پلاگیانیسم، آرمینیوس و کالوینیسیم

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر رابرت ای. پترسون در تدریس خود در مورد آموزه‌های بشریت و گناه است. این جلسه ۱۸، گناه نخستین، کالوینیسیم، نقاط قوت و ضعف پلاگیانیسم، آرمینیوس و کالوینیسیم است.

ما به سخنرانی‌های خود ادامه می‌دهیم و من به یاد مثالی افتادم که توسط چارلز فیینی، مبلغ، متکلم و طرفدار لغو برده‌داری، که من از بسیاری جهات با الهیات او موافق نیستم، در مورد اثرات گناه بر انسان‌ها استفاده شده است.

این به جایگاه آرمینیانیسم انجیلی کمک می‌کند. این چیزی است که باعث شد من به آن فکر کنم، و حتی بهترین کاتولیک رومی برای ما وقتی که به این چیزها فکر می‌کنیم. فیینی در منطقه به اصطلاح سوخته ایالت غربی نیویورک، منطقه آبشار نیاگارا، خدمت می‌کرد و خودش از این مثال شخصی در رودخانه نیاگارا استفاده کرد که به سمت آبشار می‌رود و دچار مشکل شده است. زیرا اگر او از آبشار عبور کند، محکوم به فنا است.

در این مثال، خدا کسی است که روی زمین برای کمک به او نذر می‌کند. و فیینی بین چهار موضع تمایز قائل شد. از یک سو، پلاگیانیسم یک موضع مونرژستی بود.

از سوی دیگر، آگوستینی‌ها یک موضع مونرژستی بودند. مونرژسیم پلاگیانیسم می‌گفت کسی که در آب گرفتار شده، واقعاً در دردسر نیست؛ او فقط می‌تواند شنا کند و بیرون بیاید. او به تنهایی توانایی نجات خودش را دارد، می‌تواند خودش را نجات دهد.

این یک مونرژسیم فقط برای انسان‌ها است. به خدا نیازی نیست. در آن سوی دیگر طبقه‌بندی علمی، ما یک مونرژسیم دیگر داریم، آگوستینیسم.

در این مورد، آن شخص بیهوش است. هیچ راهی وجود ندارد که بتواند جلوی خودش را بگیرد، اما خدا ابتکار عمل را به دست می‌گیرد، به داخل می‌پرد، او را می‌گیرد، بیرون می‌کشد، به او احیای قلبی ریوی می‌دهد و جان‌ش را نجات می‌دهد. به او، هر چه که اسمش را می‌گذارید، می‌دهد.

به هر حال، او آن مرد را احیا می‌کند. مونرژسیم، مونرژسیم الهی، مونرژسیم انسانی. مونرژسیم انسانی پلاگیانیسم.

. مونرژسیم الهی، آگوستینیسم و نواده آن، کالوینیسیم. بنابراین می‌توانیم این را موضع آگوستین-کالوین بنامیم. به این نام خوانده می‌شود.

این موضع پلاگیان است. همانطور که قبلاً گفتم، اصلاً خوب نیست که دوستان کاتولیک رومی یا ارمنی خود حتی پلاگیان‌ها را، «ناپسند» بنامید. خود فیینی، به طرز شگفت‌آوری برای من، دیدگاه خود را با نیمه پلاگیانیسم یکی می‌دانست.

ضمناً، اگر می‌خواهید این تصویر را به صورت کتبی ببینید، من و مایکل ویلیامز کتابی با عنوان «چرا من یک آرمینین نیستم» را با هم نوشتیم. او، باید بگویم که انصافاً کتاب خنده‌داری است. این کتاب بخشی از جلد همراه کتاب «چرا من یک کالونیست نیستم» است که توسط جری والز و همکارش، جوزف دانگل، در زمان حضور در مدرسه علمیه آزیری نوشته شده است.

جری والز و جوزف دانگل. والز یک فیلسوف و دانگل یک محقق عهد جدید بود. من و ویلیامز متکلمان سیستماتیک بودیم.

ویلیامز با تخصص تاریخی. تأکید من بیشتر تفسیری بود. *اینکه چرا من کالونیست نیستم*، آنها ابتدا پیشنهاد دادند InterVarsity به.

به مدرسه‌ی علوم دینی کاوننت آمد و از ما پرسید که آیا می‌توانیم یک جلد همراه، به InterVarsity انجمن «عنوان پاسخ، بنویسیم. و ما گفتیم، حتماً. و می‌خواستیم بنویسیم» چرا من یک کالونیست هستم

و آنها گفتند، این نمی‌تواند آن باشد. باید «چرا من نیستم» باشد. بنابراین، کتاب ما «چرا من یک آرمینیان نیستم» نام گرفت.

شاگردانم گفتند که شما کتاب «چرا من به هر حال یک کالونیست هستم» را نوشته‌اید. در هر صورت، این تصویر از آن کتاب گرفته شده است، و در نهایت از خود فینی گرفته شده است. نیمه‌پلاگیا نیسم می‌گوید، این مرد در دروس افتاده است، بسیار خوب.

و همینطور هم هست، خدا در زمین است و خدا قادر به کمک کردن است. اما انسان‌ها باید ابتکار عمل را به دست بگیرند. اگر او خدا را صدا نزند و نگوید، هی، مرا نجات بده، نجات نخواهد یافت.

خواست خداست، اما حرکت اول ما ضروری است. این نیمه‌پلاگیا است، نه یک مونرژیسیم، اراده آزاد انسانی، اراده آزاد مطلق. این یک هم‌افزایی است، خدا و انسان‌ها با هم کار می‌کنند.

مرد گرفتار فریاد می‌زند و خدا او را نجات می‌دهد. نیمه‌آگوستینیانیسم نیز به همین ترتیب، یک هم‌افزایی است. اما این بار، برخلاف هم‌افزایی انسانی نیمه‌پلاگیا نیسم، این یک هم‌افزایی الهی نیمه‌آگوستینیانیسم است.

در این مورد، خدا از قبل از ساحل ندا می‌دهد. و ما باید به آن ندا پاسخ دهیم، وگرنه خدا ما را نجات نخواهد داد. شما می‌گویید، مگر آگوستینیسم نمی‌گوید که ما باید پاسخ دهیم؟ بله، البته که همینطور است.

اما می‌گویید فیض پیشین و مؤثر خدا، پاسخ ما و پاسخ ایمانی ما به خدا را ممکن می‌سازد. تمام این موضوع در ویلیامز در کتاب من، «چرا من یک آرمینینی نیستم»، مطرح شده است تا در حق برادران و خواهران آرمینی‌مان انصاف داشته باشیم. زیرا بهترین الهیات آنها نیمه‌آگوستینی است، نه پلاگینی، و حتی نیمه‌پلاگینی هم نیست.

اگرچه برخی از دوستان آرمینیوسی من گفته‌اند که برخی از رفقایشان در واقع نیمه‌پلاگیا هستند. اما این بهترین آرمینیوسی نیست و هدف ما در آن کتاب شکست دادن بدترین حریف، اگر بخواهید، می‌توانیم، مسیحیان دیگر را حریف بنامیم، نبود، بلکه شکست دادن بهترین حریف بود. علاوه بر این، کاتولیک رومی پلاگیا نیسم و حتی نیمه‌پلاگیا نیسم را محکوم کرد و به شورای اورانژ و پس از آن به موضعی رسید که به درستی نیمه‌آگوستینی نامیده می‌شود.

نه یک آگوستینی‌گرایی تمام‌عیار، که لوتر و کالوین در زمان اصلاحات مذهبی آن را احیا کردند، اگرچه نوادگان لوتر همیشه به اندازه کالوینیست‌ها به آن پایبند نبودند. دیدگاه‌های مربوط به گناه نخستین، کالوینیسم. این دیدگاه معتقد است که خداوند هم طبیعت فاسد و هم گناه را به بشر نسبت می‌دهد.

یادتان باشد، آرمینیوسی می‌گفت، خب، پلاجیانوسی می‌گفت، خدا هیچ کدام را به دیگری نسبت نمی‌دهد. اگر بخواهید، همه ما آدم خودمان هستیم؛ ما بدون گناه اولیه به دنیا آمده‌ایم. آرمینیوسی می‌گوید نه، نه، نه، ما گناهکار به دنیا می‌آییم.

این فاسد است اما گناهکار نیست. برعکس، کالوینیسم می‌گوید که هم گناه و هم فساد قبل از تولد در حساب‌های بانکی معنوی ما انباشته می‌شوند. بنابراین، کالوینیسم با پلاگیانیسم که انتساب فساد و گناهکاری را انکار می‌کند، متمایز است.

این با آرمینیوسی متفاوت است که به نسبت دادن طبیعت فاسد اعتقاد دارد اما نسبت دادن گناه و تقصیر به انسان را رد می‌کند. کالوینیست‌ها تا این مرحله توافق داشته‌اند. آنها در مورد مسئله ارتباط بین گناه آدم و گناهکاری ما به دو موضع فرعی تقسیم می‌شوند.

این جایگاه‌ها، دیدگاه نمایندگی و دیدگاه ریاست طبیعی هستند. دیدگاه نمایندگی. آدم نماینده‌ی نسل بشر بود.

خداوند چنین تدبیر کرد که آدم به نمایندگی از نژاد بشر عمل کند. همه ما در شخص اولین انسان، رئیس فدرال خود، در حال آزمایش بودیم. دیدگاه نماینده، ریاست فدرال نیز نامیده می‌شود.

دیدگاه ریاست طبیعی، واقع‌گرایی نیز نامیده می‌شود. ریاست فدرال، ریاست طبیعی. دیدگاه نمایندگی، واقع‌گرایی.

این اصطلاحات با پیشرفت ما در مسیرمان روشن خواهند شد. همه ما در شخص اولین انسان، آدم، رئیس فدرال خود، در حال آزمایش بودیم و به همین دلیل است که این دیدگاه، ریاست فدرال نامیده می‌شود. وقتی آدم گناه کرد، گناه او به همه فرزندان نسبت داده شد.

البته مسیح پذیرفت. اریکسون، میلر اریکسون در الهیات مسیحی، تعلیم می‌دهد که ریاست فدرال عموماً با دیدگاه خلقت‌گرایانه در مورد منشأ روح مرتبط است، اما با احترام زیادی که برای او قائلم، مطمئناً به خاطر نوشته‌هایش، معلم من است، هیچ ارتباط ضروری بین اتخاذ دیدگاه خاصی از منشأ روح توسط او و دیدگاه خاصی از یکی از دو موضع کالوینیستی در مورد گناه اولیه نمی‌بینم. لوئیس برکوف، جان موری و اس. لوئیس جانسون از طرفداران این دیدگاه هستند.

آنها ادعا می‌کنند که دیدگاه نمایندگی، یعنی ریاست فدرال، به بهترین وجه با قیاس آدم-مسیح در رومیان ۵ مطابقت دارد. این دیدگاه بیشتر به نسبت‌دهی فوری و نسبت‌دهی بی‌واسطه تقسیم می‌شود. نمی‌دانم اشاره کردم که چرا ما متکلمان این نوع چیزها را دوست داریم یا نه. پاسخ این است که چون خیلی پیچیده است، به ما نیاز دارید و ما را مشغول نگه می‌دارد.

در هر صورت، جدا از حماقت، من با دیدگاه نمایندگی موافقم. دیدگاه سرپرستی طبیعی. این دیدگاه گاهی اوقات واقع‌گرایی نیز نامیده می‌شود، و دلیل آن را در یک لحظه خواهید دید، یا سرپرستی واقع‌بینانه.

من از اریکسون نقل قول می‌کنم که از این دیدگاه طرفداری می‌کند، نقل قول از اریکسون، این رویکرد با دیدگاه سنت‌گرایانه در مورد منشأ روح مرتبط است، که طبق آن ما روح خود را از طریق انتقال از والدینمان دریافت

می‌کنیم، همانطور که طبیعت فیزیکی خود را دریافت می‌کنیم. بنابراین ما به معنای واقعی کلمه، به شکل نطفه یا بذر در اجدادمان حضور داشتیم، از این رو واقع‌گرایی، به معنای واقعی کلمه، ما با آدم آنجا بودیم. ما در بذر او بودیم.

عمل او صرفاً عمل یک فرد منزوی نبود، بلکه عمل کل نژاد بشر بود. تمام نژاد بشر به صورت نطفه در آدم، در درون او قرار داشت. اگرچه ما به صورت جداگانه آنجا نبودیم، اما با این وجود آنجا بودیم.

نژاد بشر به طور کلی گناه کرد. بنابراین، من هنوز از اریکسون نقل قول می‌کنم. بنابراین، هیچ چیز ناعادلانه یا نامناسبی در مورد دریافت طبیعت فاسد و گناه از آدم وجود ندارد. این سخنان را به خاطر داشته باشید، زیرا ما نتایج عادلانه گناه خود را دریافت می‌کنیم زیرا واقعاً در صلب آدم بودیم.

اریکسون می‌گوید، این دیدگاه آگوستین است. اریکسون، الهیات مسیحی، چاپ دوم، ۶۳۵، ۶۳۶. اگر چاپ‌های بعدی را دارید، من حتی نمی‌توانم آنها را دنبال کنم. از فهرست برای یافتن جای درست استفاده کنید.

بنابراین، دیدگاه‌های کالوینیستی در مورد گناه نخستین به دو بخش تقسیم می‌شوند، و بخش اول نیز به دو بخش دیگر تقسیم می‌شود. یک بخش ریاست فدرال و یک بخش ریاست واقع‌گرایانه وجود دارد. یک بخش نمایندگی گراپی و یک بخش واقع‌گرایی.

هر دو معتقدند که آدم، هر دو قائل به نسبت دادن او به ما هستند و اینکه آدم سر ماست، اما آیا او رئیس فدرال ما، نماینده ما است؟ آیا او رئیس طبیعی ما است؟ ضمناً، مسائل با این واقعیت که او سر طبیعی ماست پیچیده می‌شود. شکی نیست که ما از آدم آمده‌ایم. سوال این است که آیا این بهترین راه برای توضیح گناه نخستین است؟ توجه کنید که اریکسون گفته است، این ناعادلانه یا نامناسب نیست.

انتقاد بزرگ علیه بازنمایی گراپی، علیه ریاست فدرال، این است که آدم مرا مجبور به این کار کرد؛ این ناعادلانه است. چگونه می‌توانیم به خاطر گناه یک انسان محکوم شویم؟ ارزیابی دیدگاه‌های مربوط به گناه نخستین همان دیدگاه‌ها، اگرچه وقتی به کالوینیسم برسیم، با زیرمجموعه دیگری کار خواهیم کرد.

پلاجیانیسیم، نقاط قوت. من به اینجا می‌رسم. درست است که آدم الگوی بدی برای بقیه نسل بشر بود.

همچنین درست است که پلاجیانیسیم مونرژستی است. حتی نیازی به خدا یا فیض الهی نیست. نقاط ضعف.

پولس پنج بار در رومیان ۵:۱۲ تا ۱۹ می‌گوید که گناه آدم عامل مرگ همه بود. آیا واقعاً انتظار دارید که من باور کنم که این صرفاً به دلیل الگوی بد او بوده است؟ من باور نمی‌کنم. آیه ۱۵، بسیاری به دلیل گناه یا معصیت یک مرد مردند.

آیه ۱۶، داوری پس از یک گناه رخ داد و محکومیت را به همراه داشت. آیه ۱۷، به سبب خطای یک مرد، مرگ سلطنت کرد. آیه ۱۸، نتیجه یک خطا، محکومیت برای همه انسان‌ها بود.

و ۱۹، به واسطه نافرمانی یک مرد، بسیاری گناهکار شدند. آدم الگوی بدی بود، بله. حوا هم همینطور.

اما این اصلاً دیدگاهی درباره گناه نخستین نیست. اس. لوئیس جانسون، در آن مقاله‌ای که قبلاً به آن اشاره کردم، رومیان ۵: ۱۲ تا ۱۹، یک مورد آزمایشی در تفسیر و الهیات، چیزی شبیه به آن، در کتابی به نام

مطالعات جدید در الهیات عهد جدید، ویرایش شده توسط مریل تنی و لانگنکر و تنی. اس. لوئیس جانسون به طور مؤثر استدلال می‌کند که معنای آیه ۱۴ مخالف این دیدگاه است.

در آنجا آمده است که برخی افراد، از جمله همه کسانی که گناه کردند و کسانی که به عنوان مجازات گناه متحمل مرگ شدند، مرتکب گناهی شبیه گناه آدم نشدند. این گناه، گناهان فردی و آگاهانه است. پس آنها باید به دلیل گناه آدم مرده باشند.

و این در مکتب پلاجیانسیسم غیرممکن است که روش دیگری، راه دیگری برای گناه کردن وجود داشته باشد زیرا ما از الگوی او پیروی می‌کنیم. و پولس می‌گوید مرگ از آدم تا موسی حاکم بود، حتی بر کسانی که گناهشان، مانند گناه آدم نبود. ضمناً، این همچنین مرگ واقع‌گرایی را نشان می‌دهد، زیرا اگر ما واقعاً در صلب او هستیم پس چگونه او می‌تواند گناهی متفاوت از ما مرتکب شود؟ اما این فقط مکتب پلاجیانسیسم را از بین می‌برد، زیرا می‌گوید برخی از مردم مانند او گناه نکردند.

خب، اگر پلاگیوس درست بگوید، ما از الگوی بد او پیروی می‌کنیم. جانسون درست می‌گوید. صرف نظر از اینکه ۱۳ و ۱۴ به طور جزئی چه معنایی دارند، آنها مانند او گناه نکردند. بنابراین، آنها باید به خاطر گناه او مرده باشند.

و پنج بار، دقیقاً همان چیزی را دیدیم که پولس در آن متن می‌گوید. نتیجه می‌گیرم که اگرچه آدم الگوی بدی بود، اما نظریه پلاجیانسیسم به عنوان یک نظریه برای توضیح گناه نخستین شکست می‌خورد. آرمینیوسی نقاط قوت.

آرمینیوسی درست می‌گوید وقتی که می‌گوید، از زمان هبوط آدم، فساد گناه در هر شخصی از آن تأیید جانلوسکا شیوع پیدا کرده است. دیدگاه آرمینیوسی همچنین درست می‌گوید وقتی که معتقد است نتیجه آن فساد این است که گناهکاران قادر به پاسخ مثبت به خدا برای رستگاری نیستند.

متأسفانه، همانطور که بهترین بازی آرمینیوسی نشان می‌دهد، این یک موقعیت فرضی است. این یک شرایط فرضی است زیرا هیچ انسانی در واقع ناتوان نیست. او، آنها از نظر فنی ناتوان به دنیا می‌آیند، فرضی، اما بلافاصله با لطف پیشگیرانه جهانی مواجه می‌شوند.

با توجه به آن، آنها بلافاصله فیض جهانی و پیشگیرانه‌ای را دریافت می‌کنند که آنها را قادر به ایمان آوردن می‌کند. بنابراین، در واقع، هیچ انسانی ناتوان نیست. نقاط ضعف.

آرمینیوسی در آنچه ادعا می‌کند درست است. با این حال، به اندازه کافی ادعا نمی‌کند. با خواندن مجدد بیانیه جانلوسکا و تفسیر میکی بر آن، متوجه شدم که هیچ توضیحی در مورد چگونگی تأثیر گناه آدم بر فرزندانش وجود ندارد.

صرفاً، واقعیت این تأثیر تأیید شد. میکی می‌گوید، نقل قول، آدم و حوا نمونه اولیه بشریت بودند و عمل آنها از آن زمان برای هر فرد تعیین‌کننده بوده است. صفحه ۸۲ آن کتاب زوندروان.

سوال من این است که گناه اولین مرد و زن چگونه برای نسل بشر تعیین‌کننده بود؟ می‌توان از این گفته دیدگاه پلاجیانسیسم، هر یک از مواضع کالوینیستی یا دیدگاه‌های دیگر را برداشت کرد. آرمینیان می‌تواند با ادعای اینکه دقیقاً در محدوده کتاب مقدس باقی بماند، پاسخ دهد و دیگران، مثلاً کالوینیست‌ها، را به فراتر رفتن از کلام در الهیات خود متهم کند. با این حال، دیده‌ایم که چگونه داده‌های کتاب مقدس در رومیان ۵، دیدگاه پلاگیان در مورد گناه نخستین را رد می‌کند.

بنابراین، تعریف بیشتری از گناه نخستین نسبت به آنچه در موضع آرمینیوسی که توسط پاول میکی و دیگر آرمینیوسی‌های انجیلی خداترس حمایت می‌شود، ارائه شده است، ضروری است. من همچنین با مفهوم لطف الهی آرمینیوسی که اثرات گناه آدم بر نسل بشر را خنثی می‌کند، مخالفم. این استثنا بر چه اساسی است؟ فقدان مبنای کتاب مقدسی برای آن.

موضع من این است که ما باید تک تک اصول ایمان خود، هر آنچه را که باور داریم، بر اساس کتاب مقدس بررسی کنیم. و نه صرفاً اصول خاصی را از اصول دیگری که حتی از کتاب مقدس اثبات کرده‌ایم، استنباط کنیم. البته، الهیات ما باید منسجم باشد، اما باید از نظر تفسیری نیز پایه داشته باشد. روش علمی بیان آن چیست؟ برای اینکه الهیات و یک سیستم الهیاتی صحیح باشد، باید داده‌های تفسیری، همراه با انسجام منطقی، وجود داشته باشد.

بنابراین، در نهایت، سیستم من کامل نیست. و بعضی چیزها در کتاب مقدس واضح‌تر از بقیه آموزش داده شده‌اند. و من در ساختن یک روبنای غول‌پیکر، حتی با پایه‌های کتاب مقدسی مبتنی بر فلسفه یا عقل انسانی یا هر چیز دیگری، مردد هستم، جایی که کتاب مقدس نمی‌گوید، بله، کتاب مقدس در مورد فیض تعلیم می‌دهد.

بله، این درباره فیض تعلیم می‌دهد. بله، این تعلیم می‌دهد که فیض نجات می‌دهد. بله، این تعلیم می‌دهد که فیض مقدم بر نجات است.

این پیشگیرانه است. اما این را نمی‌آموزد که انسان‌ها را قادر به ایمان آوردن می‌کند. این یک فرض الهیات وسلی است.

بلکه، فیض پیشین در کتاب مقدس مؤثر و بنابراین خاص است. کالوینیسم، سر بودن طبیعی، نقاط قوت، سر بودن طبیعی یا واقع‌گرایی به درستی معتقد است که مرگ همه ریشه در گناه آدم دارد. همچنین به درستی تعلیم می‌دهد که آدم سر طبیعی نسل بشر است.

من سروری طبیعی آدم را زیر سوال نمی‌برم. من در مورد اینکه آیا این روش برای توضیح گناه نخستین است یا خیر، تردید دارم. نقاط ضعف، اگرچه واقع‌گرایی ادعا می‌کند که مشکل گناه بیگانه را بهتر از دیدگاه نمایندگی مدیریت می‌کند.

این مشکل بزرگ دیدگاه نمایندگی یا ریاست فدرال است - احساس گناه بیگانه. یک لحظه صبر کنید.

داری به من میگی گناه، گناه آدم در باغ عدن، به معنای محکومیت نسل بشره؟ بله. این باور نکردنی است. ناعادلانه‌ست.

این گناه بیگانه است. و در واقع، همین است که هست. منظورم این نیست که، بله، منظورم این است که در مورد نتیجه‌گیری‌هایم پیش‌داوری کنم.

اما در متن رومیان ۵، به نظر من تقریباً اینطور به نظر می‌رسد که شما گناه بیگانه دارید زیرا چیز بیگانه دیگری دارید. و به آن عدالت بیگانه می‌گویند. و حتی همانطور که عدالت مسیح از مسیح است، نه عدالت ما همانطور که لوتر گفت، این یک عدالت بیگانه خارج از ماست، نه تولید شده توسط ما، حتی همانطور که به حساب بانکی معنوی ما اضافه می‌شود و ما را نزد خدا مقبول می‌کند.

بنابراین، از نظر نحوه‌ی عملکرد این متن، مشابه این است که گناه بیگانگان به حساب بانکی معنوی ما نسبت داده، محاسبه و شمارش شده است. به همین ترتیب، اگرچه واقع‌گرایی ادعا می‌کند که مشکل گناه بیگانگان را بهتر از دیدگاه نمایندگی مدیریت می‌کند، اما به نظر نمی‌رسد که به ادعای خود عمل کند. جانسون این را می‌گوید.

خب، من همچنان به این مقاله زیبا از اس. لوئیس جانسون در کتاب «مطالعات جدید در الهیات کتاب مقدس» تکیه می‌کنم. این عنوان مناسبی نیست. من آن را درست خواهم کرد.

جانسون می‌گوید، نقل قول، حتی اگر بپذیریم که بشریت کلی در آدم گناه کرد. بشریت در صلب او، در نسل او، اگر بخواهید. بنابراین، او سر طبیعی ماست.

و دوباره، من این را می‌گویم. او سر طبیعی ماست. اما واقع‌گرایی، تا آنجا که به توضیح گناه نخستین مربوط می‌شود، حرف‌های بیشتری برای گفتن دارد.

این می‌گوید که رهبری طبیعی او کلید درک نسبت دادن گناه او به بشریت است؛ حتی اگر بپذیریم که بشریت، عام در آدم گناه کرده است، از مشکل گناه بیگانه‌رهای نخواهیم یافت. اگر بخواهیم مجازات را توجیه کنیم، عمل گناه باید عملی آگاهانه و جنایت شخصی باشد. با این حال، طبق واقع‌گرایی، وقتی آدم گناه کرد، فرزندان او به عنوان یک فرد و شخص حتی وجود نداشتند.

عمل گناه او مقدم بر شخصیت آنها بود. من نمی‌توانم بفهمم که چگونه این موضوع ذره‌ای از مشکل عدالت کم می‌کند. چگونه می‌توانیم قبل از اینکه وجود داشته باشیم، عمل کنیم؟ آیا واقعاً عادلانه است که ما نطفه‌هایی در صلب آدم باشیم؟ و این گناه، معصیت و فساد ما را ثابت می‌کند.

جانسون به پیامدهای غیرقابل‌تحملی اشاره می‌کند که، نقل قول، از واقع‌گرایی ناشی می‌شوند و بار سنگینی بر دوش نظریه می‌گذارند. صفحه ۳۱۰ مقاله‌اش. چرا نوادگان آدم فقط مسئول گناه اول او هستند و نه گناهان بعدی‌اش؟ چرا گناه آدم به حساب نسل بشر گذاشته می‌شود و نه گناه حوا؟ به شما می‌گویم چرا.

او نماینده ما بود، و اولین گناه او برای ما محسوب می‌شود. حوا نماینده ما نبود، و گناهان دیگر او به حساب ما منظور نمی‌شوند. تنها یک گناه کافی بود.

گناه نخستین، به حق چنین نامیده می‌شود. واقع‌گرایی چیزی را مطرح می‌کند که رومیان ۵، متن کلاسیک گناه نخستین، هرگز نمی‌گوید. اینکه گناه و تقصیر نتیجه عمل همه انسان‌ها است.

این متن بارها و بارها گناه یک انسان را به گناه و تقصیر ما ربط می‌دهد. هرگز گناه و تقصیر نسل بشر را به اعمال همه انسان‌ها ربط نمی‌دهد. جانسون نوشته است: «واقع‌گرایی می‌تواند این را بگوید، اما پولس هرگز این را نمی‌گوید، و سکوت تقریباً کرکننده است.» صفحه ۳۱۰.

بله، او کمی اغراق می‌کند، اما اشکالی ندارد. یک واقع‌گرا اعتراض خواهد کرد که کسانی که دیدگاه نمایندگی دارند، از استدلال سکوت استفاده می‌کنند.

طرفداران ریاست فدرال با گفتن اینکه تیر اصلی در ساختار دکترین رئالیستی به سادگی از متن حذف شده است، پاسخ می‌دهند. مطمئناً چنین حذفی مهم است. چگونه می‌توان دیدگاه خود را بر چیزی که متن نمی‌گوید، بنا کرد؟ بازنمایی، رئالیسم را به پیش‌فرض گرفتن نتیجه خود و مصادره به مطلوب متهم می‌کند.

یعنی، چیزی که این متن نمی‌گوید این است که گناه و تقصیر نسل بشر عمل همه انسان‌ها است. مدام می‌گوید که این عمل یک انسان، آدم، بوده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد آخرین بند در رومیان ۵:۱۴ با واقع‌گرایی در تضاد است.

این بند تصریح می‌کند که مرگ، نقل قول، حتی بر کسانی که به مانند گناه آدم گناه نکرده بودند، حکمفرما بود. واقع‌گرایی معتقد است که همه مردم، نقل قول، بدون استثنا، مانند آدم گناه کرده‌اند، زیرا از نظر نژادی در او گناه کرده‌اند. همه یک فرمان قطعی و مثبت را زیر پا گذاشته‌اند.

همان که آدم آن را شکست. بنابراین، واقع‌گرایی جایی برای یک روش متفاوت، یک شیوه متفاوت از گناه کردن ندارد. اگر ما در صلب او بودیم وقتی که او ممنوعیت را گفت، پس ما هم بودیم، درست است؟ رومیان، آن بند، حتی بر کسانی که مرگ بر آنها حاکم بود و مانند او گناه نکردند، چگونه می‌توانست درست باشد؟ اگر او واقعاً از نظر گناه اولیه سر ما بود.

به نظر من، جانسون به درستی ادعا می‌کند که واقع‌گرایی با تشبیه آدم-مسیح در رومیان ۵ مشکل دارد، نقل قول: همانطور که مردم به خاطر پارسایی‌ای که شخصاً از آن خودشان نیست، عادل شمرده می‌شوند، به خاطر گناهی که شخصاً از آن خودشان نبود، محکوم شدند. البته، باید دانست که این تشبیه، تشبیه کاملی نیست، اما برای نکته‌ی پولس ضروری به نظر می‌رسد که ماهیت اتحاد بین دو اصل و قومشان موازی باشد. ماهیت اتحاد بین آدم و قومش، ماهیت اتحاد بین مسیح و قومش، آیا این همان چیزی نیست که ۵:۱۴ وقتی می‌گوید آدم نمونه‌ای از مسیح بود، ما را برای آن آماده می‌کند؟ و آنچه ۱۸ و ۱۹ به صراحت می‌گویند، حتی تکرار ۱۹ که ۱۸ را تکرار می‌کند، و نمودار آن را نشان می‌دهد، آیا دقیقاً همان چیزی است که می‌گوید؟ البته همه‌ی جزئیات یکسان نیستند، و این همان چیزی است که ۱۵، ۱۶ و ۱۷ در رومیان ۵ نشان داد، اما ماهیت اتحاد بین دو آدم و قومشان دقیقاً یکسان است.

این یک اتحاد بازنمودی است. واسطه نسبت دادن - خلاصه‌ای کوتاه.

دیدگاه‌های کالوینیستی در مورد نسبت دادن با واسطه و بی‌واسطه، در اعتقاد به اتحاد نماینده بین آدم و نسل او و نسبت دادن گناه آدم به نژاد، مشابه هستند. جاشوا پلاکایوس، پلاکایوس، جاشوا پلاکایوس، استاد مدرسه الهیات سلمور در فرانسه، مبتکر دیدگاه نسبت دادن با واسطه است. می‌توانم بگویم که این مکتب به خاطر تعدادی از انحرافات از کالوینیسم که کالوینیست‌های ارتدکس دوست نداشتند، از جمله کفاره نامحدود، مشهور بود.

پیش از این، همه علمای ارتدکس اصلاح‌شده تعلیم می‌دادند که گناه آدم اساس محکومیت بشریت بوده و فساد طبیعت بشر نتیجه گناه آدم بوده است. گناه به نسل بشر نسبت داده می‌شود. ما گناهکار هستیم و به دلیل آن گناه، وقتی به دنیا می‌آییم، گناه می‌کنیم و محکوم می‌شویم.

فساد منطقی از گناه ناشی می‌شود. گناه آدم اساس فساد بود و آن فساد نتیجه گناه آدم بود. پلاسیوس ترتیب را برعکس کرد.

او طبیعت فاسد انسانی را اساس محکومیت قرار داد و گناه آدم را وابسته به مشارکت در طبیعت فاسد دانست. او سعی دارد چه کاری انجام دهد؟ از گناه بیگانه دور شوید. این انگیزه همه این دیدگاه‌های دیگر است.

بنابراین، بیان تفاوت‌های بین این دو می‌تواند مفید باشد. طبق نسبت دادن فوری، دیدگاه استاندارد تا این زمان، اولاً، گناه آدم به بشریت نسبت داده می‌شود و منجر به محکومیت نژاد بشر می‌گردد. در نتیجه، انسان‌ها با طبیعتی فاسد متولد می‌شوند.

طبق انتساب فوری و برداشت پلاکایوس از این موضوع، که سعی در خوشایندتر جلوه دادن کالوینیسیم دارد، در نتیجه گناه آدم، انسان‌ها با طبیعتی فاسد به دنیا می‌آیند. این طبیعت فاسد، اساس محکومیت هر فرد است. از آنجایی که هر فرد طبیعتی فاسد از آدم دارد، هر یک مقصر گناه آدم هستند.

نقاط ضعف. در رومیان ۵:۱۲، نسبت دادن فوری گناه به همه به معنای فاسد بودن یا فاسد شدن است. این امر غیرممکن به نظر می‌رسد.

ب. در رومیان ۵، پولس بارها تعلیم می‌دهد که آدم و نسل او به خاطر گناه آدم می‌میرند. «مرگ، محکومیت و جایگاه گناهکار، همه به گناه یک انسان مربوط می‌شود. هیچ واسطه‌ای وجود ندارد.» جانسون، صفحه ۳۱۱. به شما گفتم که به جانسون تکیه می‌کنم. فوق‌العاده است.

کار او در تفسیر و الهیات زیباست. ضمناً، او با گفتن اینکه الهیات به طور فزاینده‌ای از تفسیر جدا می‌شود، این را مطرح می‌کند و این چیز بسیار بدی است. او برخی الهیات‌های سیستماتیک لیبرال را القا می‌کند.

برای مثال، تبلیغ می‌گوید که در مقایسه با استفاده الهیات سنتی از کتاب مقدس، این کتاب به همان اندازه عجیب است که هنر پیکاسو، کوبیسم و غیره در اواخر عمرش، در مقایسه با هنر بازنمایی منظم سنتی که در آن متولد شده بود و در انجام آن بسیار مهارت داشت، عجیب است. این عجیب است. تبلیغ به ندرت، حتی از کتاب مقدس نقل قول می‌کند، و وقتی هم که می‌کند، او خدای من، این یک رساله فلسفی است. الهیات سیستماتیک او.

و بنابراین، اس. لوئیس جانسون می‌گوید، اس. لوئیس جانسون برای همیشه عهد جدید را در مدرسه الهیات دالاس تدریس می‌کرد. سپس، به اصطلاح، بازنشسته شد و به مدرسه الهیات ترینیتی رفت و الهیات، الهیات تفسیری، را تدریس کرد که در آن بسیار خوب بود. تمرین او در تفسیر و الهیات، به عنوان پادزهری برای بسیاری از دیدگاه‌های الهیات سیستماتیک در مورد گناه اولیه است که ممکن است به رومیان ۵ اشاره کنند. اما من فکر می‌کنم او هیچ کدام از آنها را پیدا نکرد که تفسیری از آن انجام دهند.

یک تفسیر الهیاتی. دوران وارفیلد خیلی وقت است که گذشته است. برای اینکه استاد الهیات سیستماتیک در دانشگاه شوید، یا باید رشته فلسفه بخوانید، همانطور که جان فینبرگ از ترینیتی داشت، یا معمولاً بقیه رشته‌ها را، اکثر ما. این درست نیست که بگوییم، و بعضی‌ها فلسفه می‌خوانند.

ما الهیات تاریخی انجام می‌دهیم. شما الهیات تفسیری انجام نمی‌دهید، و در نتیجه، متکلمان سیستماتیک گاهی اوقات متکلمان فلسفی و سیستماتیک هستند، یا، نمی‌گوییم که این بی‌فایده است، یا متکلمان سیستماتیک، تاریخی، و چیزهای خوبی هم در آنجا وجود دارد، اما ما به متکلمان سیستماتیک تفسیری نیاز داریم. حال، احتمالاً دی. ای. کارسون درست می‌گوید.

سی سال پیش، او مقاله‌ای نوشت، از جمله مطالب دیگری که گفت، وحدت کتاب مقدس و امکان الهیات سیستماتیک در کتابی به نام «کتاب مقدس و حقیقت»، یکی از آن جلد‌های ایبری، «شورای خطاناپذیری کتاب مقدس»، نه ایبری، «شورای خطاناپذیری کتاب مقدس»، ببخشید، تشکیلاتم را قاطی کردم. شورای بین‌المللی خطاناپذیری کتاب مقدس. او استدلال کرد که وحدت کتب مقدس پیش فرضی برای

سیستماتیک‌گرایی سنتی است و هجوم عظیم نقد کتاب مقدس، به‌ویژه در عهد عتیق و اکنون در عهد جدید، الهیات سیستماتیک را در دانشگاه‌ها به امری غیرممکن تبدیل کرده است.

حقیقت زیادی در این حرف وجود دارد، و مقاله اس. لوئیس جانسون بسیار مفید است. بدیهی است که من فکر می‌کنم همین‌طور است. نسبت دادن میانگین با رومیان ۵:۱۳ و ۱۴ مشکل دارد.

گناه آدم وجود دارد که علت مرگ است، حتی برای کسانی که مانند آدم گناه نکردند. این گناه اولین انسان است، که علت سلطنت مرگ از آدم تا موسی است. جانسون به درستی استدلال می‌کند، نقل قول می‌کند نظریه انتساب با واسطه؛ ضمناً، چه چیزی با واسطه است و چه چیزی بی‌واسطه؟ پاسخ، انتساب گناه آدم است.

در انتساب فوری، گناه آدم بلافاصله به او نسبت داده می‌شود و فساد با واسطه به او نسبت داده می‌شود. از آن ناشی می‌شود. در انتساب با واسطه، فساد آدم بلافاصله به او نسبت داده می‌شود و گناه با واسطه به او نسبت داده می‌شود.

بنابراین، برای اینکه آنها را مستقیم، بی‌واسطه و با واسطه نسبت دهیم، جنبه‌ای که یا بی‌واسطه یا با واسطه نسبت داده می‌شود، آه، گناه آدم است. جانسون به درستی استدلال می‌کند که نظریه نسبت دادن با واسطه با توازی با توازی بین آدم و مسیح ناسازگار است، همان‌طور که ما نه با پارسایی ذاتی، بلکه با پارسایی بیگانه توجیه می‌شویم. بنابراین، ما نه با فساد ذاتی، بلکه با فساد بیگانه، گناه بیگانه محکوم می‌شویم.

پنجمین استدلال علیه ضعف انتساب واسطه‌ای. انتساب واسطه‌ای به عنوان تلاشی برای تعدیل کالوینیسیم در این مورد، با حل مشکل محاسبه گناه توسط خدا برای کسانی که شخصاً گناه نکرده‌اند، ابداع شد. این مشکل گناه بیگانه است.

همانند مورد واقع‌گرایی، این نظریه نیز در رسیدن به هدف شکست می‌خورد. جانسون به درستی استدلال می‌کند، نقل قول می‌کند، اگر فساد ذاتی یک مجازات است، و به سختی می‌توان خلاف آن را استدلال کرد، چرا خدا فساد، فساد و آلودگی را به آن نسبت می‌دهد؟ به دلیل گناه آدم. این مجازاتی برای گناه آدم است.

پس گناه باید مقدم بر آن بوده باشد. می‌فهمی؟ اگر فساد ذاتی یک مجازات است، که هست، پس گناه باید مقدم بر آن بوده باشد. پس، گناه چه چیزی می‌تواند غیر از گناه اولین گناه آدم باشد؟ در واقع، انتساب واسطه‌ای سرکوب می‌کند؛ من اینجا انگیزه‌های کسی را متهم نمی‌کنم، و از انگیزه‌های کسی بدگویی نمی‌کنم؛ این یک مجازات پنهان دارد، یک مجازات پنهان.

داخل پرانتز. گناه. ما در آدم گناهکار هستیم. بنابراین، ما فاسد هستیم، و بنابراین گناه می‌کنیم، و گناهکار هستیم.

در غیر این صورت، شما فساد ذاتی بدون گناه دارید؟ علت آن چیست؟ آیا خدا ظالم است؟ در واقع همان‌طور که اجماع هلوتیک گفت، فرمول اجماع هلوتیکا ۱۶۷۵، و تورتون، محرک اصلی آن، ادعا کرد که آموزه پلاسیوس، در واقع، نسبت دادن گناه آدم را به طور کامل از بین برد، زیرا در واقع این فساد است که ما را در معرض خشم قرار می‌دهد. در سخنرانی بعدی خود، نسبت دادن فوری را با نقاط قوت و ایرادات آن بررسی خواهیم کرد و به پیامدهای سیستماتیک و معنوی آموزه گناه اولیه خواهیم پرداخت.

این دکتر رابرت ای. پترسون در تدریس خود در مورد آموزه‌های بشریت و گناه است. این جلسه ۱۸، گناه

اولیه، کالونیسیم، نقاط قوت و ضعف پلاگمانیسیم، آرمینیانیسیم و کالونیسیم است